

بقلم مجتبی مینوی  
استاد دانشگاه

## نورالدین منشی

از مقدمه ترجمه سیرت جلالالدین  
مینگیرنی

در نسخه عربی سیرت جلالالدین که در پاریس است و در متن عربی که چاپ شده است (طبع پاریس و طبع قاهره) از لقب مؤلف ذکر می نشده است و گویا در نسخه هم که در قدیم در دست بعضی از نویسندگان و مورخین بوده است لقب او مذکور نبوده و بنابراین وی را فقط به نام محمد بن احمد بن علی بن محمد منشی و نسبت نسوی و زیدری یاد کرده اند جز در کتاب الاواخر العالیه و نسخه خطی ترجمه همین سیره و نسائم الاسحار - من فقط این سه مأخذ را از مأخذ قدیم دیده ام - که وی را بلقب شهاب الدین و شهاب زیدری شناسانده اند ، و چنانکه دیده شد ابن الفوطی وی را مؤیدالدین نسائی خوانده است. از جانب دیگر از کسی دیگر معروف به نورالدین منشی جلالالدین خوارزمشاه در جهانگشای جوینی و چند کتاب دیگر بحث شده و گفته شده است که مدبر ملک جلالالدین بود و در موقع فتح اخلاط او بود که فتحنامه را نوشت. بنابراین در این یک قرن اخیر برخی از کسانی که درباره منشی جلالالدین و مؤلف سیره و نویسنده نفثه - المصدور سخن رانده اند آن محمد بن احمد نسوی و این نورالدین منشی را یکی دانسته و نام نورالدین محمد بن احمد بن علی بن محمد منشی نسوی زیدری بدین سورت بوجود آمده است و مؤلف سیره جلالالدین و نویسنده نفثه المصدور و انشاءکننده فتحنامه اخلاط و دو نامه دیگر که از جانب جلالالدین بعلاءالدین کیقباد سلجوقی سلطان روم فرستاده شد دانسته شده است. حتی تصریح شده است که جلالالدین هیچ منشی دیگری جز همین مرد (مرکب از دوشخص) نداشته است .

وسایل و موادی که به دست بنده رسیده است در دست آن مؤلفین نبوده است و اگر

موفق به کشف سهو و اشتباهی در این موضوع شده‌ام و هویت آن دو را جداگانه تعیین کرده‌ام. نباید بخود غره شوم. اگر این اسباب‌کار در دست مرحوم علامه محقق محمد قزوینی افتاده بود مسلماً شریک سهو و خلط دیگران نمی‌شد و این مطلب پیش ازین معلوم عموم شده بود.

اولاً جلال‌الدین مینک‌برنی در اوقات مختلف بیشتر از یک منشی داشته، و غیر از این شهاب‌الدین زیدری نسوی یک منشی دیگر او بنام الصدرالشهید شهاب‌الدین الکووسی در الاوامر الملائیه نام برده شده‌است و مکتوب خوارزمشاه بعلاء‌الدین از انشاء او معرفی شده‌است (چاپ عکسی ۳۶۸، و مختصر آن چاپ هاوتسما ۱۵۴، و ترجمه آلمانی آن ۱۵۴). اگر نورالدین منشی هم در خدمت او بوده‌است (که ظاهراً بوده) وی منشی سوم سلطان مذکور بوده‌است. و این سه تن علاوه بر ضیاء‌الملک علاء‌الدین محمد بن مودود نسوی می‌شوند که تا سال ۶۲۲ صاحب دیوان انشاء جلال‌الدین بوده بود. شاید غیر از این چهار نفر کسان دیگری هم در دربار و دیوان و دستگاه وی بعنوان منشی خدمت می‌کرده‌اند که ما نمی‌شناسیم.

ثانیاً شهاب‌الدین محمد نسوی از شرح حال خود و موطن و منشأ خود در سیرت جلال‌الدین سخن می‌گوید و تصریح می‌کند که مسقط‌الرأس اوقلمه خرنندز بوده‌است، و ما در تعلیقات، و نیز در مقدمه، روشن کرده‌ایم که خرنندز جزء ناحیه زیدر و آن از نواحی نسا بوده است. و از نورالدین منشی مجموعه منشآت بدست این بنده آمده است (بعد ازین بتفصیل معرفی خواهد شد) بنام وسایل الرسایل که در آن وی نیز چیزی از زادگاه و خاندان و احوال شخصی خود یاد کرده است و از آن معلوم میشود اصل و منشأ او از دیه کرکن.

۱- کوسوی یا کوسومی منسوب است به شهر کوسو، کوسوی، کوسویه، کوسه از شهرهای خراسان که گاهی جزء خواف و زمانی از اعمال فوشنج محسوب می‌شده‌است، نزدیک به خرگرد، و فرگرد، و از هر دو بزرگتر، و نزدیکتر از آنها به رود هرات بوده است (سرزمینهای خلافت شرقی ص ۳۸۳ و ۴۳۸). بصورت کوسه در مقامات ژنده بیل ۱۳۶، و بصورت کوسویه در تاریخ نامه هرات (بسیار مکرر) مذکور است. در فراگد غیاتی که بنام غیات‌الدین وزیر شاهرخ در ۸۳۵ تألیف شده است نام یک نفر حسام‌الدین عبدالله کوسوی که نامه‌های بسیار از او نقل شده‌است دیده میشود و در یک جا گفته شده‌است که: لشکر جنتای به کوسویه رسیدند، و در جای دیگر که: فرزندان شیخ الاسلام احمد جام که مشایخ کوسویه بودند (فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران تألیف آقای دانش‌پژوه، ج ۱۴ ص ۳۷۲ و مابعد، ۳۷۷، ۳۷۷ و ۴۰۵۷ و مابعد). در نقحات الانس نیز احوال شمس‌الدین محمد کوسوی جامی عارف متوفی بسال ۸۶۳ مندرج است (چاپ طهران ۴۹۶ تا ۴۹۸). ظاهراً نسبت به این شهر بصورت کوسومی (کوسویی) صواب باشد.

رخ از محال نیشابور بوده و پسر تاج‌الدین علی بن ابی‌المعالی کریم‌الشرق بوده است . اسم این نورالدین چه بوده است من ندانستم ، چونکه در هیچ مأخذ قدیم آن را نیافتم ، و آنها که او را نورالدین محمد گفته‌اند نام محمدر را از اسم شهاب‌الدین برداشته و باو اطلاق و الحاق کرده‌اند . در مجموعه منشآت خود جز نورمنشی چیزی نیآورده ، و يك بار از يك نفر «نورالدین محمد تنمده‌الله بالرحمه» یاد کرده است (نسخه قونیه ۱۵۲ رو) که واضح است شخصی غیر خود او مراد است . تاج‌الدین علی پسر کریم‌الشرق در اواخر سال ۶۲۴ یا اوایل سال ۶۲۵ بدست براق‌حاجب در کرمان کشته شد (ترجمه سیره ۱۷۶س ۱۲)؛ نورالدین منشی تا آن زمان ظاهراً در دستگاه غیاث‌الدین پیرشاه برادر جلال‌الدین مینک برنی بوده است و سلطان و خداوندی که او در نامه‌های خود ذکر میکند گویا همان غیاث‌الدین باشد که خود راجانشین بحق سلطان محمد خوارزمشاه میدانسته است و دیگران هم که در خدمت او بوده‌اند طبقاً وی را سلطان خویش می‌شناخته‌اند ؛ و خواجه جهانی هم که در این نامه‌ها مذکور است به احتمال قوی همان تاج‌الدین پسر کریم‌الشرق است که پدر خود او وزیر غیاث‌الدین بوده است و بقاعده وزیران سلاطین خوارزمشاه بدین لقب خوانده میشده . اگر نورالدین پس از مقتول شدن پدرش و از میان رفتن غیاث‌الدین خویشتن را بدستگاه جلال‌الدین بسته باشد و در دیوان او داخل شده یا جزء اطرافیان شرف‌الملک درآمد باشد توان گفت که دوسه سالی با شهاب‌الدین خرندزی زیدری نسوی همکار ولی مسلماً مادون او بوده است ، و اینکه فتح نامه اخلاط را او انشا کرده باشد بسیار بعید و غریب می‌نماید ولی البته غیر ممکن نیست . چنانکه سابقاً گفته شد عبارت «مجنونی نحوی» که زیدری در نقشه در حق يك نفر منشی بکار می‌برد که شرف‌الملک وی را در غیاب زیدری بجای او ( یا شريك در کار او چنانکه يك ثلث کارها را وی انجام دهد و دو ثلث دیگر را زیدری) گماشته بوده است ممکنست اشاره به نورالدین باشد ؛ و باز از منشآت خود نورالدین برمی‌آید که در اواخر عهد جلال‌الدین و درازمنه‌ای که در حدود آذربایجان و بیلقان و اران و تفلیس بوده‌اند از بیکاری شاکی بوده‌است و شاید فقط چند ماهی همراه سلطان جلال‌الدین به سفر گرجستان رفته بوده‌است .

از این مجموعه منشآت نورالدین که بدان‌کراراً اشاره کردم دو نسخه بدست آمده است (یعنی عکس آنها) که هر کدام يك نیمه از کتاب را دارد ، آن هم از اول و اواسط ناقص و یکی از آخر هم ناقص ، و از دو نسخه مختلف است . نیمه اول کتاب از کتابخانه جان رایلند منچستر است و آن را آقای بوسه در آنجا دیده بوده و دوست دانشمند گرامی آقای دکتر عباس زریاب خوئی عکسی را که ازان برای خود تهیه کرده بودند در اختیار بنده گذاشته‌اند

۱ - امکان این هم هست که جوینی در باب لقب منشی سهو کرده باشد ، و یا اصلاً نورالدین را بجای شهاب‌الدین منشی گرفته باشد ؛ و صاف و مستوفی و دیگران هم در این باب مسلماً از او پیروی کرده‌اند .

نیمه دوم از نسخه ایست که اینجانب در قونیه در کتبخانه شخصی آقای عزت قویون اوغلو مهندس راه آهن ترکیه یافتیم. دو نسخه را تاحدی که ممکن بود بترتیب اصلی مرتب کردم و مواضع نقص را معین کردم و اکنون میتوانم آن را معرفی کنم.

این مجموعه منشآت موسوم است به وسائل الرسائل و دلائل الفضائل که نورالدین منشی در آن نامه هائی را که خود نوشته است مرتب کرده و آن را بر چهار قسمت منقسم ساخته است. نیمه اول که نسخه منجستر باشد ظاهراً از اوائل دیباجه را دارد و فقط چند ورق از اول آن افتاده است و در آن اشاره میکند که بر عقب دیباجه فتح نامه که به عهد الجهاد مسمی است مذکور خواهد افتاد، آنگاه دو قصیده آورده است یکی رانمهای بمری و دیگری پبارسی که بوقت مقام مبارک او (یعنی شرف الملک فخر الدین جندی) جهت ضبط کار آن دیار و دفع ملاءین کفار انشا کرده بود، مطلع قصیده تازی اینست:

ماقید قود مطیاتی الی السفر

لولا مضاء قضاء الله والتقدر

و قصیده پارسی بدین مطلع است:

چنانکه زورق ازرق بزر بیندائی

نمود دوش هلال از سپهر مینائی

و در ضمن آن می گوید:

که فر دولت او راست فر دارائی

قضاضا شرف الملک فخر دولت و دین

که لشکر یست دران همتش بتنهائی

پناه دوده آدم علی ابوالقاسم

ز حسب حال رهی استماع فرمائی

فلک جناب دارم طمع که حرفی چند

.....

.....

ددریغ روز جوانی و عهد یرنائی،

کجاست تانسق نظم بیند آنک او گفت

خدای داند در بند مال دنیا ئی

نبوده ام همه عمرو نیم هم اکنون نیز

که در مظنه عطلت کنم شکیبائی

ولیک فضل عزیزم نمی دهد رخصت

خلاصه اینکه بیکار است و از شرف الملک کار می خواهد، و خواه در نظم و خواه در نثر بسیار از خود و انشاء خود تمجید میکند و لاف برتری میزند، که همین برگران جانی او دلیلی بارز است. در ضمن دستورهائی هم برای نوشتن مناشیر و فرامین و ترسل می دهد؛ سپس از نیت جمع کردن منشآت خویش و آنکه بعضی از آنها را در دست نداشت سخن می گوید و اقرار گونه ای (نه صریح) میکند که مضامین بیشتر را مستحضر بود آنها را از نو نوشت. تقسیمات از این قرار است: ۱ - امثله و مناشیر حضرت جات را مقدم داشت؛ ۲ - مخاطبات و مجاوبات در گاه را اعلاء الله تالی آن کرد؛ ۳ - مفاوضات و مطالبات خداوند اعظم خواجه

جهان خلدالله دولته را در مرتبه ثالث نبشت والثالث خیر ۱؛ ۴، قصص و مکتوباتی را که از جهت خود بحضرت خلفا و سلاطین و جناب مخدومان و دوستان و خداوندان نبشته بود بر عقب قسم سیم آورد.

بر حسب وعده عهده الجهاد من السلطان الاعظم الی صاحب المعظم را پس از دیباجه درج کرده است که خلاصه آن در تعلیقات همین کتاب نقل شد (ص ۳۵۹ و مابعد). تقریر وزارت تاج الدین علی (پسر) کریم الشرق در ورق ۳۶ آ، سپس تقریر مناصب اصفهان بر قاضی رکن الدین مسعود و تفویض قضای درگاه در جمله ممالک به نظام الاسلام صاعد در ۴۰ ب، و چند مثال دیگر، از آن جمله مثال بوقت آنکه از تفلیس عنان جهان گشای صوب کرمان جهت استخلاص آن معطوف گشت خداوند سلطان معظم غیاث الدین نام زد سریر سلطنت شد این مثال را بحکم فرمان سواد کرده آمد تا از حضرت اعلی بیاض کنند ۶۳ ب؛ و بعضی از مثالها تکرار هم شده است. در ورق ۱۳۳ ب قسم ثانی شروع میشود و اولین نامه تحت این عنوان است که: این خدمت بحضرت سلطان جلال الدین خلدالله سلطان بوقت آنکه در بلاد هند او را باملاعین کفار تا تار اتفاق ملاقات افتاد و بریشان ظفر یافت تحریر افتاد؛ سپس نامه ای دیگر که هم بدان حضرت بوقت طلوع رایات اعلی از دیار هند و سند و توجه بر صوب عراق اصداق افتاد. این دو تالی اخیر پیدا است که از جانب سلطان غیاث الدین انشاشده بوده است. این مجلد تا ورق ۱۴۳ ب میرود و کتاب ناتمام است و بین این مجلد و نیمه ثانی چیزی مشترک نیست و مکرر نشده است و بهم متصل هم نمیشود.

در نسخه قونیه سه ورق اول متعلق بقسم دوم کتاب است و از قراین برمی آید که در حدود ۶۲۱ نوشته شده است و از جوابهایی است که از جانب سلطان غیاث الدین انشا شده است؛ از عبارات آن اینست: ما امروز در حدود دارالملک همدان که مرکز دایره ممالک جهان است با پنجاه هزار سوار متمکن نشسته، خاطر از جمله جوانب قارغ و ضمیر بهیچیز موزع نه، از اطراف جهان رسولان میرسند و بتحریر مرضی ما توسل میجویند، روزی مال اران و آذربایجان بخزانۀ عامره عمرها الله میگزاردند و روزی باج و خراج شام و مغرب بخزانۀ خاص تسلیم میکنند دقمتی تحف و هدایا و خمس و صفایای روم و روس میرسانند و گاهی خلع و تشریفات و تحف و صلوات حضرت خلافت مجدها الله می پوشانند، انا بک اعظم از بک طریق اخلاص ما میسپرد و در

۱ - این نیز یکی از تفاوتهای مابین نورالدین منشی و شهاب الدین محمد منشی است که در این منشآت این مداخل در حق شرف الملک هست و - رسالات او مندرج است و همیشه خداوند جهان نامیده میشود، و حال آنکه در سیره و نقشه از وی بدگویی بسیار شده است و از دشمنی او با مؤلف در هر دو کتاب سخن رفته و مخصوصاً گفته شده است که وی هرگز خداوند جهان خوانده نشد، و سلطان او را جز شرف الملک خطاب نکرد.

آنکه با او اساس قرابتی را تمهید کنند سعیها مینماید ، و ملک عمادالدین ۹ پسر ملک نصره الدین هزارسپ بازیاد ده هزارسوار و پیاده در نواحی لرستان منتظر فرمان نشسته است ، و وصلتی که ایشان را بدان مشرف گردانیده بودیم با تمام رسیده الخ . و این نامه متصل میشود به ابتدای قسم ۳ در مطالعات و مفاوضات خداوند اعظم خواجه جهان ، که از اولین نامه این قسم نیز در تعلیقات همین کتاب منتخبی نقل شد (س ۳۱۵ و ما بعد) . تواریخی در بعضی از نامه ها هست مثل ۶۱۸ (ق ۲۹ و ۴۸ آ) . در عنوان نامه ای شخصی در ورق ۶۱۶ ب میگوید : خداوند عالم سلطان غیاث الدین مال معامله دیه کر کن رخ را که مولد کمتر بنده دولت قاهره است اسقاط فرمود ، بوقت التماس امضای مثال از حضرت خلافت این قصه فرستاده شد (ان العبد المدعوب بالنور المنشی...) ؛ و در ورق ۴۸ آ : کمتر بنده بقبیله زهدوامانت و تقوی منسوبست اوقات روز و شب را در تحمل مذلت استنفادات احکام شرعی مستغرق گردانیده بود ، ناگاه سیل طوفان هجوم کفار در رسید پر توشر نوا گرفتند آن ملاعین بادیار عراق افتاد ، مجال مقام نماند ، بر جوانب خوارزم و خراسان نمیتوانست گذشت روی بر صوب کرمان آورد ، مقارن آنکه بدارالملک بر دسیر رسید خبر حادثه نیا سبورشید ، دیوان انشا در آن وقت مهمل بود فرمان بنفاذ پیوست که کمتر بنده در مباشرت آن خدمت شروع کند . از این بیان روشن میشود که در سال ۶۱۸ بکرمان رفته و متصدی دیوان انشاء غیاث الدین شده است و پدر خود او هم وزیر آن سلطان بوده است . سپس میگوید : مباشرت تمامت کتابت از توقیعی و دیوانی ، مکتوبات دیوان اعلی خداوند جهان ، مفاوضات حضرت وزارت و طغرا کشی مدت چهار سال در این سفرهای شاق بی هیچ شریک و نایب به اقامت رسانید . پس این نامه دلیل میشود که تا سال ۶۲۲ بکتابت دیوان انشا مشغول بوده و ظاهراً در همان سال است که این حکایت را بقلم آورده است . و این بکلی متفاوت با سرگذشت شهاب الدین خرندزی در همین سالهاست که سابقاً دیدیم (س که تا کج) . ولی معلوم نمی شود که مخاطب این نامه نورالدین کیست و از چه کس میخواهد که فرمان در حق او صادر کند و وی را از مزاحمت مدعیان خلاص کند .

نکته دیگری در باب احوال نویسنده از این مجموعه معلوم میشود ، و آن کثرت شرابخواری اوست ، که با آنچه در کتب دیگران آمده است وفق میدهد : در نامه ای که مخاطب آن معلوم نیست و در ورق ۶۲۲ آ شروع میشود شکایت از کار فعلی خود کرده و توقع کرده است که کاری بهتر برای او بیندیشد ؛ و در نامه ای که بعد از آن می آید و بشخصی دیگر نوشته شده است میگوید (۶۴ و ما بعد) : قدری شراب که فرستاده بود رسانیدند ، موقی بغایت خوب یافت ، و کدام از امام آن حضرت را نه این مزیت حاصل باشد ؟ اما چون خادم (طلب شراب) کرده بود و از درد و صاف و ممزوج و صرف آن نشان نیافته و ، ناگاه بر چنان گنج

روان نظریافت و مثل آن خواسته‌ای ناخواسته بدست آورد اشتها صادق‌تر از اوقات معهود شده بود و رغبت زیادت از ایام معقود گشته ، افراطی بیفتر میرفت بل ادمانی کلی اتفاق می افتاد ، و از اطراف معارف رسل جمع شده بود و مشاهیر قصاد گرد آمده مهمات ایشان مهمل میماند و مصالحی که از آن جمله بخادم تعلق داشت مختل گشت ، جواب هر یک می بایست نبشت و کار هر جانب ساخته گردانید و آن جماعت را مجال انتظار نمانده بود ، تعجیل می نمودند و تشنیع می زدند ، خداوندان و پادشاهان می فرمودند که روزی چند دست باز کشد میل طبیعت رخصت اعراض نمی داد ، خداوند عالم بذات مبارک خود با کوهبای از بندگان خاص عنان جهان گشایی بردر خیمه باز کشید و فرمود تا از آنچه باقی بود مشک مشک می آوردند و بر خاک تیره میریخت ، و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترا با ، آخر غلغولای زحمت آن چند روز نیز فرونشست و سورت تصدیع تشنیع آن قوم که گشت (؟ شکست، یا: کم گشت ؟) ... توقع میدارد که اگر خداوند پیش از مراجعت با حضرت جلت معتمدی خواهد فرستاد یا از آن جانب آشنائی عزم این طرف کرد یک دو خروار دیگر فرستد چنانکه بیک منزلی رسد، خبر دهند تا بدرقه ای فرستاده آید و بسبب نقل کرده شود .

در نامه ای میگوید : یالیت بجای نیاخت ذکر این منصب خمول گوشه زاویه نظامیه خوارزم باقی بودی (۱۱۲۷). از برادران خویش ابو بکر و عمر ، و خویشان و متعلقان که ساکن دیه کرکن رخ اند مکرر یاد کرده است . در ورق ۱۲۱ آگوید: در شهور سنه ۶۱۶ که اطراف کرمان مستقر سریر سلطنت بود و کمترین ملازمت عبودیت حضرت جلت مینمود دوستی از خراسان مفاوضه ای منطوی بر صحت هلاکت اهالی نیشابور بردست ملاعین کفار . ولی وقعه نیشابور در ۶۱۸ بود ، و بهر حال مراد از این سلطان همان غیاث الدین است .

در اواخر این مجموعه نامه ایست که در ضمن آن اشاره میکند به نیت جمع آوری منشآت خویش در یک مجلد و وقت فراغت خویش را صرف این کار کردن ، ولی با این تفاوت که اینجا از تقسیم آن بر سه قسم سخن میگوید و قسم چهارم را که نامه های خود اوست نام نمی برد : از سالها بازمفرقات مسوداتی نظم و نثر تازی و پارسی در جهان میگرددانید و از هر شیوه تعلیقات محفوظات و مسموعات حکمیات و شرعیات را در آن سلك میکشید چون محاورات و مباحثات بطول زمان در زیر غبار نسیان ناپدید شده بود جمع آن واجب بود و نقل با جایی که در معرض ضیاع نیفتد لازم می نمود ، این گوشه فراغت را صلاحیت آن دید ، و روزی چنددل براقامت خرسند گردانید ، بشرابی خرمائی و احياناً انگوری تعللی میکند و تزجیه الوقتی بجای می آورد و در جمع آن روزگاری میگذرانند ، نزدیک آمد که ازان فارغ گردد و روی بایندگی در گاه آرد . در اثنای این حالات خواست که حضرت فلان را خدمتی کند که آثار آن بر روی روزگار مخدماند ، آغاز انشای ترسلی کرد و تالیفی را مبنی بر سه قسم : قسم اول مراتب خطاب و القاب کافه طوایف بنی آدم در اقطار عالم بنسبت باوضیع و شریف ؛ دوم امثله ای که از

آن دیوان به اصداران افتقار تواند بود ؛ سوم مخاطبات و مفاوضات و مکتوباتی که از لفظ مبارک او به اصحاب اطراف و ملوک عهد و سلاطین روزگار و ارکان دولت و وزرای حضرت نویسد ؛ اساس نهاد . تمامت را بیرنگ سواد زده است و بیشتر را نقش بیاض پرداخته گردانیده ( ق ۱۶۸ تا ۱۶۹ )

ولی این کتاب ترسل که در اینجا توصیف آن میکند غیر از مجموعه و سائل الرسائل است که در دست ماست .

در نامه دیگری باز از املاک خود و دو برادرش نام میبرد ( ۱۷۱ ب و ۱۷۲ آ ) و میگوید موضعی موسوم به عبدالباد را از شرف الدین پسر علاء الدین خریده است و سال گذشته برادرش فخر الدین ابوبکر را فرستاده است تا آن موضع را بدست تصرف گیرد و در آن مزارع آغاز زراعت و عمارت کند ، و در این وقت هم برادرش عمر را باز میگرداند و مثال اسقاط خراج کرکن رخ و امضای حضرت خلافت راه میفرستد تا بموقع اجرا گذاشته شود ، این نامه ظاهراً خطاب به حاکم یا وزیر یا مستوفی ناحیه ایست و در حدود سال ۶۱۸ یا ۶۱۹ باید نوشته باشد .

این جلد در ورق ۱۸۱ تمام میشود و کاتب آن ابو سعده سعید بن ابی النجیب محمود است و تاریخ آن جمادی الاخره سنه ۶۶۶

در این منشآت چنانکه معلوم شد اسامی رجالی برده میشود که در دستگاه خوارزمشاهیان بوده و با آن مربوط بوده اند مثل اتابک ازبک و نصره الدین هزاراسپ و التمش و آی تمش و منگلی و عمید الدین اسمعا بزری و نصره الدین ملک ابنا نجوالخ قتلخ خان ابنا نج سلغر و تاج الدین علی پسر کریم الشرق ، و غیر ایشان .

در باب جدمؤلف ابوالمعالی کریم الشرق ، خبری در تاریخ سلاجقه کرمان محمد ابن ابراهیم مندرج است ، میگوید ( ص ۶۳ ) : در سال ۵۶۱ خراجی ( برابر ۵۶۸ هلالی ) بنای مصالحت میان پادشاهان منهدم شد ، بهرامشاه از اولاد قاورد از خراسان مددخواست امیر ارغش زاوه ای و چاولی قوده کش و کریم الشرق را فرستادند ، ( ص ۷۴ ) : سابق الدین علی سهل از اهل ترشیز در خراسان بخدمت درگاه کریم الشرق موسوم بود ، و او را در عهد ملک ظفرل چند نوبت به نامه بکرمان فرستاده ؛ در عهد ملک بهرامشاه ( ۴ سطر پیش دیده شود ) در دوم نوبت که از ملک مؤید لشکر خواست در خدمت کریم الشرق به بیم آمد و در خدمت پادشاه و بزرگان دولت هر روز ورقی از اوراق حسن اخلاق باز میگرد .

بسبب این سابقه فرزند او تاج الدین علی نیز بوزارت غیاث الدین پیرشاه تعیین شده بود ( همین ترجمه سیره ص ۳۸ و ۴۸ و غیره ، و جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۲۰۲ ) ، و باز بدین مناسبت نورالدین منشی چون راه بازگشت بخراسان را بواسطه هجوم و ایلغار تاتار مسدود دید بکرمان رفت و باو کار دادند .

جوینی در باب نورالدین منشی میگوید : پیوسته بشرب مشغول بود ، کمال الدین



اسمعیل اصفهانی باجمعی از ائمه اصفهان بامدادی بخدمت او شدند ، هنوز از خواب مستی  
بر نخاسته بود ، این رباعی را بنوشت و در فرستاد و ایشان باز گشتند :

فضل تو و این باده پرستی باهم      مانند بلندی است و پستی باهم  
حال تو بچشم خوبرویان ماند      کابجاست همیشه نور و مستی باهم

و نورالدین منشی راست در حق سلطان قصیده‌ای که مطلع آن اینست:

بیا جاناکه شد عالم دگر باره خوش و خرم

بفر خسرو اعظم الخ سلطان جلال الدین

و مرحوم قزوینی در حاشیه همان صفحه (ج ۲ ص ۱۵۳) از نسخه‌ج نقل کرده است که:

نورالدین منشی چون بر این رباعی مطلع شد و مطالعه کرد در جواب این رباعی بگفت:

چون نیست بلندیت ز پستی خالی      خواهد شدن از تو دور هستی خالی  
خواهم که چو چشم و زلف خوبان نشوی      بکدم ز پریشانی و مستی خالی

حکایت مست بودن منشی و بزیارت او آمدن شاعر (بدون ذکر نام او) و سرودن رباعی

در تاریخ گزیده هم هست (چاپ عکسی ص ۴۹۵) . اما آنچه مستوفی در گزیده گفته است که

نورالدین مفتی (= منشی ، و اگر مفتی باشد نیز درستست ، چه واقعاً وی از اهل فقه و فتوی  
بوده است) در حق سلطان محمد خوارزمشاه گفت :

شهنشاه جهان بخشا توی آنک      توان کز رفعت خواهد فلك قرض

نسبت غلطی است ، چه این قطعه چهاربیتی چنانکه عظاملك جوینی صاحب جهانکشی میگوید

(۲: ۸۱) از فریدجامی (منشی ملك فخر الملك نظام الدین) است ، و شاید نورالدین در زمان

آن واقعه تازه بالنی بیش نبوده است .

همچنین آنچه صاحب گزیده میگوید که سلطان جلال الدین از اصفهان بکردستان

رفت و در شراب افتاد ، نورالدین منشی گفت :

شاه ز می گران چه بر خواهد خاست ؟      وز مستی بیگران چه بر خواهد خاست ؟

شهمست و جهان خراب و دشمن پس و پیش      پیداست کز این میان چه بر خواهد خاست!

(چاپ عکسی ۵۰۲ تا ۵۰۳) ظاهراً درست نیست ؛ گوئی این مورخین جز نام نورالدین

منشی نام هیچ يك از منشیان سلطان را نشنیده بودند و همه چیز را باو نسبت میدادند .

بسیار بعید است که این منشی که خود همیشه مستمترق شراب خواری بوده است و دیگران او را

ملامت میکرده اند در حق سلطان این شعر را گفته باشد ، مگر آنکه تلافی خیکهای شراب را

در آورده باشد . این رباعی در جهانکشی (۲: ۱۸۷) و در کتاب الفخری (چاپ اهلواردت

ص ۵۵) آمده است بدون ذکر نام گوینده ، و ابن الطقطقی صاحب الفخری گوید ، قال شاعره

یخاطبه ؛ و اگر باید این را بکسی معروف از اطرافیان سلطان نسبت داد شاید همان شهاب الدین

مناسبتی باشد که همین اعتراض را به نثر در نفثه‌المصدر کرده است .

دیگر آنچه دولت‌شاه در تذکرة الشعراء (چاپ براون ۱۳۷) و بنقل از ان صاحب تذکره مرآة الغیال (ص ۵۲ تا ۵۳) و صاحب مجمع الفصحاء (چاپ جدید طهران ج ۳: ۱۴۴۷ تا ۱۴۴۸) در این خصوص (از گزیده و تذکره) نقل کرده‌اند و پراز خبط و اشتباه است ارزش تکرار کردن را ندارد . صاحب مجمع الفصحاء شاید قدیمترین کسی نیز باشد که نورالدین منشی را باشهاب‌الدین محمد زیدری خلط کرده و تألیف نفثه‌المصدر را به نورالدین نسبت داده است و شعری را هم که زیدری خود در نفثه از گفته خویش آورده است بفلط به نورالدین نسبت میدهد ، یا شاید بتوان گفت لقب شهاب‌الدین را بفلط نورالدین می‌آورد . بعد از وی محمد تقی حکیم در گنج‌دانش (۳۲۲) و مرحوم محمد قزوینی در رساله مفردی که راجع به نفثه‌المصدر تحریر کرد و به اهتمام مرحوم عباس اقبال چاپ شد و در مقدمه نفثه‌المصدر بنصیح دکتیزدگردی مجدداً طبع شده است و خود عباس اقبال و آقای ناصح در ترجمه خود و آقای دکتر بیانی در فهرست نمونه‌های خطوط خوش کتابخانه شاهنشاهی ( ص ۲۹۶ شماره ۲۳) و مستربویل در ترجمه جهانگشای جوینی (۴۲۰) همگی همین خلط و اشتباه را تکرار کرده‌اند . بنده نیز اگر اسناد و مدارکی که در این مقاله ذکر شده است بدستم نیامده بود از آن گروه متابعت می‌کردم .

و اما فتح‌نامه خلط که جوینی انشای آن را به نورالدین منشی نسبت میدهد (و نیز وصاف‌الحضرة ص ۵۸۶ ، لابد متابعت از جهانگشا) چنانکه سابقاً عرض شد معلوم نیست از وی باشد . و بهر حال در وسائل الرسائل موجود نیست . کلمه‌ای چند نیز در خصوص ده کرکن رخ لازم است گفته شود : ناحیه رخ بقول یا قوت کوره‌ای یعنی بخشی از بخشهای نیشابور بوده است مشتمل بر یکصد و شش قریه ، و قصبه یا حاکم نشین آن موسوم به بیشک بوده است (معجم البلدان ۲: ۷۷۰) ، و ابومنصور عبدالرحیم بن محمد بیشکی که جوهری کتاب صحاح را از برای او تألیف کرد اهل همین قصبه بوده است (مقدمه صحاح ، تألیف احمد عبدالغفور عطار ، ص ۱۰۹) رخ راعمه ریخ می‌گفته‌اند ، و کرکن یا کدکن (کدکن) بقول دولت‌شاه مولد شیخ عطار و از نواحی زاوه بوده است (تذکره الشعراء ص ۱۸۷ و ۱۹۲) ، در فرهنگ جغرافیائی ایران رخ نیشابور مذکور نیست اما دهی بنام رخ در دهستان عربخانه ، بخش شوسف شهرستان بیرجند ، بفاصله ۹۱ کیلومتر در شمال غربی شوسف موجود است (ج ۹ ص ۱۸۷) . و بدین حساب نزدیک زیدر از همان دهستان میشود که درصد و پنج کیلومتری شمال غربی شوسف واقع است و اما کدکن نیشابور امروزه جزء تربت حیدریه است و بطول ۵۰ ر ۵۸ و عرض ۳۵ ر ۳۵ در فرهنگ آبادهای ایران مذکور است . در جهانگشای جوینی (ج ۱: ۲۱۹) کوکروخ آمده است که در نسخه خ کرکن رخ نوشته بوده است . دوستان می‌گویند کدکن جزء بلوک رخ امروز موجود است .